

بی ثباتی سازمانی از رامین کامران

یکی از پدیده‌هایی که در اپوزیسیون ایران شاهدش هستیم، مسئله بی‌ثباتی سازمانی است. تا آنجا که به گروه‌های قدیمی نظیر جبهه ملی یا حزب توده یا چریکها فرضاً مربوط میشود، این بی‌ثباتی خود را به صورت از هم پاشیدگی، انشعاب و کلاً تعدد نشان میدهد. در مقابل، گروه‌های جدید اصلاً چندان نمیپایند و بعد از تشکیل، در فرجه‌ای کوتاه، پراکنده میگردند. ولی یک گروه هست که قدیمی بودنش باید مختصری در آن ثبات ایجاد کند، اما نوع فعل و انفعالاتی که در آن مشاهده میگردد، غیر عادیست و یه گروه‌های نوپا شبیهش میسازد: گروه پهلوی‌طلبان.



نگاهی به سیر جابجایی گروه‌های پهلوی‌طلب، تصویر روشنی پیش‌چشممان خواهد نشانید. اول حزب مشروطه بود، بعد نوبت شورای ملی شد، بعد از آن فرشگرد سرش را بیرون آورد و حالا هم ققنوس آواز سر داده است. این رفتن و آمدن از بهر چه؟ اگر بنا بر کار جدی باشد و با آدم‌های جدی که باید یک سازمان درست کرد و همان را در طول زمان رشد داد و تحکیم کرد، پس چرا نشد؟

شاید بتوان گفت که حزب مشروطه از ابتدا، برای وارث تاج و تخت، مشکل‌آفرین‌ترین گروه بود. به این دلیل که تشکیلش با زحمات اشخاصی ممکن شد که به طور مستقل میکوشیدند تا دستگاهی بر پا کنند و در این زمینه، چندان منتظر رهنمودهای ملوکانه نبودند. داریوش همایون که در آن حزب نقش اساسی داشت و ردش را هم با وارد کردن مضامین لیبرال در آن باقی گذاشت، هوشمندترین مشاور سیاسی بود که رضا پهلوی میتوانست به وی تکیه کند. ولی همین استقلال نسبی حزب مشروطه، امری که همایون با آگاهی تمام کوشش در حفظ آن داشت، بود که شاهزاده را به آن بی‌مهر کرد. در نهایت هم داستان تمامیت ارضی که باز همایون اهم می‌شمرد، صیغۀ طلاق را جاری کرد.

شورای ملی که با اولین انتخاباتش بی‌آبرو شد و فرشگرد هم که زبانه کشید و خاموش گشت و ققنوس هم دیر یا زود به باقی خواهد پیوست. رد اصلی که از این گروه‌های یکبار مصرف بر جا مانده است،

چهره های شاخص آنهاست که از میان چند ده یا صد نفر اولیه سر برآورده اند و در رسانه ها خودی نشان داده اند. عمر سیاسی این بازماندگان کشتی های غرق شده، بیش از خود گروه بوده، البته بدون اینکه بتوانند استقلال شخصیتی پیدا کنند و کاری صورت بدهند.

همان عاملی که پهلوی را از حزب اصلی طرفدارش دور کرد، در مورد گروه های دیگر هم عمل کرده، منتها با سرعتی بیشتر. دینامیسم این جایگزینی، در درجه اول از سیاست آمریکا متأثر است و از امیدی که برخی بدان بسته اند تا با یاری آن به جایی برسند. ولی، از این گذشته، در بین اعضای این گروهکهای جدید، پیوند به سلطنت، آن سابقه و استحکام قبلی ها را ندارد. آنها پهلوی دیده بودند و اینها از پهلوی فقط رضا را دیده اند. پیوندشان همانقدر سطحی است که سست و پس از چندی، اگر به آنچه که میخواستند، نرسیدند، بار سفر خواهند بست تا بخت خود را در جای دیگر بیازمایند، یا اینکه مستقیم برگردند بر سر کار و زندگی خود. کار سیاسی برای اینها فرصتی است برای ترقی، حاصل شد، چه بهتر، در حد انتظار نبود، باید امید برید و رفت جای دیگر، شرکت هواپیمایی، خرید و فروش مستغلات، خدمات کامپیوتری، یا...

اینکه رضا پهلوی به هیچوجه نمیخواهد خود را در جایی درگیر بکند و بخصوص برای خود مشاور و حتی پیروی بتراشد که توقع داشته باشند به سخنان و عقایدشان توجه شود، بسیار روشن است. میاید، تأییدی میدهد و میرود. به صراحت هم میگوید بیش از این از من توقعی نداشته باشید. خودتان کار ها را بکنید، من در نهایت برای ایفای نقش ریاست جمهور یا سلطنت آماده هستم. او به هیچوجه نمیخواهد دارای سیاسی خود را که ارث برده است، در جایی سرمایه گذاری بکند و به خطر بیاندازد - البته خطر نکردن باخت ندارد، ولی برد هم ندارد. از اینها گذشته، درگیر کار رهبری یا حتی ادارا این و آن گروه نشدن، با ادعای پادشاهی مشروطه نیز هماهنگ است و دستاویز خوبی برای طفره زدن از قبول هر مسئولیت.

ولی آخرین و نه کمترین عامل که ناکامی پهلوی طلبان در سازماندهی را رقم زده است، نداشتن فرهنگ تجمع و تصمیمگیری متکی به خود است. وقتی دنبال استبداد میروید، نمیتوانید همزمان از مزایای دموکراسی هم که در اصل و اساس، روشی درست برای تصمیمگیری مستقل جمعیت، بهره مند گردید. مشکل چاره ندارد و بس.

به بهانه استعفای ظریف از تقی روزبه

بحران در فرایند بازتولید قدرت!



استعفای ظریف در داخل ایران عملاً تبدیل به زمین لرزه ای سیاسی با ابعادی بین المللی برای رژیم شد. بسیاری وقایع این رویداد را لحظه به لحظه از نزدیک دنبال کردند. چه از سوی مخالفین یا موافقین نظام و از داخل یا خارج. در درون ساختار قدرت تلاش های پشت پرده گسترده ای برای حل ولو موقتی این مشکل و کنترل بحران جریان شروع شد. ورود قاسم سلیمانی به صحنه از آخرین پرده هائی از این دست تلاش ها بود. نشست فوق العاده کمیسیون سیاست خارجی مجلس و موضوع تشکیل جلسه فوق العاده غیرعلنی مجلس در مورد بحرانی که به طور مستقیم پای دیدار خامنه ای و اسد را هم به عنوان یک طرف ماجرا به میان می آورد آن از جمله بود. بازار انتشار خبرهای استعفا و تکذیبها و گمانه زنی ها بسیار داغ بود. روزنامه ای که جرئت کرده و تیتر «مهمان ناخوانده» را بر پیشانی خود زده بود بلافاصله توقیف شد. گرچه حجم فشارها و تکانها چنان بود که استعفای ظریف نتوانست بیش از یکی و دو روز دوام بیاورد، با این همه همین یکی دو روز کافی بود که گوشه ای از ابعاد بحران و جنگ و تنشهای جاری در درون ساختار قدرت را به روی صحنه بیاورد. دیگر شدت و حجم بحران چنان است که حذف صورت مساله هم قادر به پنهان سازی بحرانی نخواهد بود که در حال سرباز کردن است.

تکثیر وقوع این نوع تنش‌ها خود یکی از نشان‌های مهم تعمیق بحران است، اما آن چه که در این میان مهم است نه دنبال حوادث دویدن که توجه به عمق و مختصات بحرانی است که در پشت این هیاهوها در جریان است و زمین لرزه سیاسی هم دقیقا پژواک همین بحرانی است که همه این نشانه‌ها دال برآن هستند. از همین رو بجای خیره شدن صرف بر رویه‌ها و لایه‌های فوقانی ولاجرم اجتناب از روزمرگی و رفتارهای واکنشی و خرد، لازم است به عمق روندها و لایه‌های زیرین تمرکز پیدا کرد و در جهت صورت بندی بندی معطوف به ریشه‌ها تا بتوان در چارچوب آن، آن هم در شرایط حساس کنونی اندکی از روزمرگی‌ها فاصله گرفت و به رفتارها و کنش‌گری متناسب با وضعیت خطیرکنونی پرداخت.

مساله چیست؟: دیگرادامه شیوه تاکنونی چه به لحاظ سیاست‌ها و راهبردهای عمومی بخصوص در عرصه بین‌المللی و چه در عرصه مناسبات درونی ساختار قدرت به شکل موجودش ناممکن و یا بهتر است بگوئیم بحرانی و مساله ساز شده است و این دو بطورتنگاتنگی به هم تنیده هستند. شدت بحران‌های گوناگون که بطورهمزمان زبانه می‌کشند چنان است که رژیم ایران را به نقطه دراماتیکی رانده می‌شود که مطابق آن باید بین دو گزینه سرنوشت ساز یکی را انتخاب کند. در خلاصه ترین کلام می‌توان در چارچوب نظریه بحران در بازتولید قدرت خودویژگی بحران در لحظات کنونی را در دو فاکتورمربوط به ضرورت بازنگری در رویکردهای راهبردی و نیز باز تنظیم مجدد ساختار قدرت متناسب با آن شناسائی کرد:

در محور نخست رژیم باید تصمیم بگیرد که آیا می‌خواهد با اعلام شکست برجام وارد دوره پسابرجام با همه پی‌آمدهای بزرگ و سنگین و اجتناب ناپذیر آن -از شروع غنی‌سازی تا میلیتاریزه شده هرچه بیشتر با تقویت موشک با لیستیک و تداوم سیاست‌های تهاجمی منطقه ای و تا آن چه که خود آن را اقتصادمقاومتی و درون‌زا در برابر جنگ اقتصادی تمام عیار دشمنان توصیف می‌کند و نیز کنار گذاشتن آن چه که سیاست تعامل با اروپا خوانده می‌شود، بشود یا آن که وارد تعاملی واقعی وجدی با اروپا و قدرت‌های جهانی برای مذاکره و بده و بستان سیاسی. در واقع واردبرجام دوم بشود (در پذیرش برجام اول هم سال‌های سال جمهوری اسلامی با مذاکره و توسط کسانی چون جلیلی بازی می‌کرد تا آن که حاضر شد زیر فشارها جام زهر به نوشد و البته با وجود او باما به یک باخت نسبتا آبرومندانه ای تن بدهد که اکنون حتی آن هم در دسترس نیست). پس اعلام پایان برجام اول، ورود به مرحله ماقبل برجام یا ورود به برجام دوم و نوشیدن

زهرجدیدی را می توان را عنوان این دوره راهی تلقی کرد. این که قاسم سلیمانی که خود یکی از کاندیدهای دوره پسا فرجام برای اداره کشور محسوب می شود، بلافاصله پس از باصطلاح پا به میدان گذاشتن برای باصطلاح ریش سفیدی جهت آشتی «ظریف» ، به کسانی می تازد که بدنبال تحمیل برجم دوم هستند تصادفی نیستند.

بحران در مکانیزم سوخت و ساز(متابولیسم) حکومت اسلامی!

از آن جا که قدرت داده ای پیشینی و ثابت، و استعلائی آن گونه که خودرژیم مدعی است نیست، دایما در معرض فرسایش قرار داشته و نیاز به بازتولید دارد و دامنه این فرسایش و نیاز به بازتولید در دوره های بحرانی دو چندان می شود. نا گفته نماند که رژیم شاه بدلیل فقدان چنین مکانیزمی بود که بدان شکل فروپاشید. در حکومت اسلامی مکانیزم بازتولید قدرت ویژگی های خود را داشته است که ورود به آن خارج از حوصله این نوشته است و آن چه که در اینجا مدنظر است این است که اکنون با پدیده «بحران در بازتولید قدرت» مواجهیم. وقتی از بحران در بازتولید قدرت صحبت می شود، باید توجه داشت که مناسبات درونی ساختار قدرت تنها یکی از مؤلفه های آن است، مولفه مهم و البته تعیین کننده دیگری چون شکاف بین حاکمیت و مردم که منبع اصلی تولید قدرت محسوب می شوند و یا مناسبات بین المللی و... هستند که ورود به آن ها نیز خارج از حوصله این نوشته است.

جمهوری اسلامی تاکنون در دوره های گوناگون و در تناسب با بحران های که با آن مواجه بوده است، با ترکیبی از مکانیزم قبض و بسط در ساختار قدرت هم چون پمپاژ خون در بدن نظام دوام آورده است. اما نکته مهم آن است که اکنون خودهمین چرخه حیاتی زیست است که با بحران ساختاری و بی سابقه ای مواجه شده است (بخشا به دلیل آنتروپی و کهولت اجتناب ناپذیری که هیچ سیستمی را از آن گریز نیست): از یکسو رژیم پس از یک دوره انبساط در آستانه ورود به دوره انقباض که مترادف با فشرده ساختن قدرت است قرار گرفته که نیازی ضروری برای جلوگیری از فروپاشی و حفظ انسجام و شاکله اصلی ساختار قدرت محسوب می شود، و از سوی دیگر درست همین مسأله یعنی ورود به چرخه انقباض و متحقق ساختن خود با بحران و چالش بزرگ و نفس گیری مواجه شده است. در حقیقت توصیف و تشریح همین چالش یعنی درنگ بر خودبحران متابولیستی و دشواری و توان لازم برای انجام چرخه قبض است که موضوع یک تحلیل مشخص از وضعیت مشخص را تشکیل می دهد. در سطور بعدی به دلایل این که چرا چرخه بحران و ورود به دوره قبض این بار حتی با موارد گذشته، که آن ها هم به نوبه خود هرچه

به جلوترآمده ایم بحرانی ترشده اند مثل بحران ۸۸ بالکل متفاوت است.

در محوردوم: ورودبه فازانقباضی به معنی بهم زدن موازنه تاکنونی ساختارقدرت است که پس از دوره احمدی نژاد که مترادف با قبض ساختارقدرت بود و با ورود به دوره بسط عروج روحانی و عناصرنزدیک به تیم رفسنجانی، برای حل انباشت بحرانی که رژیم را در برگرفته بود، شکل گرفت. طبیعی است که در این صورت دیگر روحانی و ظریف که نماددوران برجام و مشخصه این دوره از انبساط سیاسی بوده اند فی الواقع تاریخ مصرفشان رو به اتمام است. سرعت رشدبحران و سیرحوادث حتی مجال نمی دهد که تا سال ۱۴۰۰صبرکنند. دوره انقباض به معنی فشرده شدن قدرت و انطباق تازه ای بین شکل و مرکز و بسوداین دومی است و گرنه امکان بقاء وجود ندارد. دوره انقباض مکانیزم ها و سازوکارهای متناسب خود را دارد و اگر نتواند شکاف هایش را متناسب با وضعیت جدید ترمیم کند می تواند همه بلایی را به سرش بیاورد که بر سربلوک شرق آمد و قدرت های مرکزی از هم پاشاند. از همین رو اراده معطوف به بقاء در چنین حالتی خواهان فشرده کردن هرچه بیشترقدرت است (معنای دیگر آن در حکومت اسلامی به معنی بستن فضا و انسدادسیاسی و بی معناترکردن بخش باصطلاح انتخابی و بروی صحنه آوردن مهره ها و کارگزاران اخص بخش دولت پنهان است). در این حالت دولت واقعی (بدنه کوه یخ) باید بیش از پیش مرئی تر شود و به قدرت رسمی و بخش «انتخابی» دست اندازی کند تا بتواند باصطلاح نظام را از گزندها و گردنه های بزرگی که در برابرش دهان گشوده اند عبوردهد. تبدیل شدن اقتصاد به صحنه جنگ اقتصادی، سرداران جنگی و سپاهی و سرسپرده و بهره مندان به منافع اقتصادی-سیاسی ولایت فقیه و سیاست های متناظر با آن را از جمله دیپلماسی جنگی و یا مسدودسازی شبکه های مجازی و غیره را می طلبد و ... سپردن زمام اداره دولت و دیپلماسی به دست «خودی ترها» و سرداران اقتصادی و دیپلماسی از مصادیق این نوع فشردگی است. شکل و محتوا باید باهم انطباق پیداکنند و این به معنی آن است که دوگانگی دوره های باصطلاح انبساطی دیگر غیرقابل تحمل می گردند. البته چنین فرایندی از مدتها پیش با مداخله هرچه بیشترخامنه ای در امورات روزمره و ورودتشخیص مصلحت و سپاهیان و ایجادکمیتة هم آهنگی و تصمیم گیری های اجرائی مهم توسط سران سه قوه و... شروع شده است. در حقیقت استعفای ظریف بازتابی است از همین فرایندی که دیگر تحمل مهره های سرسپرده ای هم چون ظریف ها را هم درآورده است و اگر او نمی تواند فرامین دولت واقعی را مو به مو اجرا کند باید جای او را

سیاستمدارانی امثال سلیمانی ها و قالی باف ها و جلیلی ها و ولایتی ها و ضرغامی ها ... بگیرند. مسأله هم فقط ظریف نیست. تهدیدوزیرجوان توسط دادستان در موردکم کاری وی پیرامون مسدودسازی دنیای مجازی و فیلترینگ ها، و پرونده سازی برای محاکمه وی به گفته وی به دلیل نافرمانیش در برابرفرامین رهبری، نمونه دیگری از این نوع تقابل هاست و بقیه وزراءهم به همین نحو. چندی پیش وزیرصنعت و معدن از اعلام آمادگی سپاه برای حل مشکلات اقتصادی (و از جمله قطعه سازی های خودرو) استقبال کرد و این درحالی است که روحانی ضمن انتقاد از مداخله ارگان های دیگر در اموروظایف وزارت خارجه (که موجب اعتراض ظریف بوده است) و این که وزیرجوان هم نباید تن بدهد، نسبت به مداخله سپاه در اموراقتصادی با این ادعا که خودرهبرهم مخالف آن است انتقادکرد. منازعات کنونی در چارچوب منازعاتی صورت می گیرد که مطابق آن، آن طور که ضرغامی هم اظهارداشته است، با افزایش نابسامانی های اقتصادی و فشارهای جهانی کلا گرایشی در درون ساختارقدرت شکل گرفته است که مسؤلیت این گونه امور به بنیادها و سپاه ونظایران واگذارشود که ظاهرا خامنه ای با آن مخالفت کرده است، اما در موردآن بطورپیوسته گزارش ها و اخبارمتضادی درج می کند. چنان که آخرین آن این سخنان فرمانده ستادارتش است که اعلام داشت بزودی خبرهای خوبی در موردخروج سپاه از عرصه های اقتصادی خواهید شنید! قبلا هم او گفته بود کارسپاه بنگاه داری نیست...

بهرحال فارغ از کشاکشی که در این عرصه جریان دارد، فرق منازعات کنونی با گذشته آن است که اختلافات اکنون به صف آرائی پیرامون بین دو گزینش راهبردی با جهت گیری ها و پی آمدهای متفاوت گره خورده است که باید با هم تعیین تکلیف کنند. رژیم در شرایط حساس و خطیرکنونی قادر به تحمل حتی سیرطبیعی و روتین «دوگانگی» تا کنون خود که بطورمعمول هم با دشواری و بحران همراه بوده است نیست. در دوره های بحران همواره رژیم با بستن کمربندخود توانسته است تا حدی بحران را کنترل کند. مثلا وقتی تصمیم گرفتند که پس از دوره انبساطی خاتمی وارددوره قبض بشوند و غنی سازی را شروع کنند، احمدی نژاد را حتی بزورقلب بیرون کشیدند که مترادف بود با نیازدوره انقباض و یکست سازی قدرت. با این همه باید اضافه کرد که گرچه این دوره های متناوب قبلا هم وجود داشته اند، اما آن چه که این دور از ورودبه چرخه قبض را دشوارتر و بسیار ویژّه و سرنوشت ساز کرده است دو عامل ورودشکاف بین حاکمیت و جامعه به سطح کیفیتا تازه از یکسو، و فعال شدن بیش از پیش فشارهای جهانی (آمریکا) از

سوی دیگر است.

در دوره های انقباضی گذشته، از یک طرف چنین سطح شکافی بین مردم و رژیم وجود نداشته است و از طرف دیگر عامل خارجی هم تا این اندازه و به شکل عجیب و غریبی مصمم به اعمال فشار حداکثری توسط یک ابرقدرت که اولویت نخست امنیتی خود را به درهم شکستن توان اقتصادی و سیاسی و بستن تمامی راه های گریز رژیم متمرکز کرده است، وجود نداشت. ونزوئلای کردن ایران سیاستی است که آشکارا دنبال می شود. در چنین وضعیتی است که یک دو راهی بزرگ در برابر رژیم دهان باز کرده است و انتخاب هر کدام ریسک ها، الزامات و پی آمدهای خود را دارد و به شکل پارادوکسیکال هم عمل می کند. در چنین بستر طوفانی بود که استعفای ظریف-پست و گزینشی که معمولا باید حمایت خامنه ای را نیز با خود داشت باشد چه بسا خبر از وقوع محتمل موج های بزرگی بدهد که استعفای او ممکن بود موجب انگیزش موج های بعدی هم بشود و حتی گریبان خود روحانی را نیز در بر بگیرد و عملا به فراندومی علیه سیاستی تبدیل شود که خامنه ای و جناح تندرو در آن راستا حرکت می کنند.

خلاصه آن که رژیم در برابر ضرورت گزینشی مهم و سرنوشت ساز قرار گرفته است. و این در حالی است که انتخاب هردو گزینش چه روی کردانستاد و یکدست سازی چه سیاست انبساطی با ریسک های بالا و غیرقابل پیش بینی مواجه است. وضعیت بینابین و فرسایشی کنونی هم به دلیل شتاب و ابعاد بحران ها و پاسخ هائی که می طلبد قابل دوام نیست و بهمین دلیل با یک وضعیت متناقض و شنگندگی مواجهیم.

گرچه جناح اصلی و هسته اصلی قدرت در اساس بر اساس منافع و سرشت و نیاز حیاتی اش برای حفظ قدرت، از یکسو ناگزیر و نیازمند است که رویکرد انقباضی پیش بگیرد (و در حقیقت بدرجاتی در پیش گرفته است)، اما از سوی دیگر این واقعیت دارد که در توان اجراء و پیشبرد آن با چالش های بزرگی مواجه است که بهمان اندازه و حتی می توان گفت بیشتر از سیاست انبساطی برایش خطرناک است. درحقیقت ورود به دوره قبض کامل و انطباق شکل و محتوا (بخش انتخابی و انتصابی) و یکدست کردن کل سیستم به یک معنی زدن تیر خلاص به خود به خود است. رژیم اگر توانست از بحران ۸۸ جان سالم ببرد به دلیل آن که بود معتمدین نظام مثل موسوی و کروبی ها هژمونی جنبش را بدست داشتند. ضمن آن که دوره احمدی نژاد به عنوان برکشیده خامنه ای و سپاه و تندروها با بزرگترین درآمد نفتی همراه بود. با این همه ۸ ماه کنترل تهران از دستشان خارج شد... اما اکنون در وضعیتی به

مراتب و خیم تر هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ مردمی که اکثریت بزرگ آن دیگر از نظام عبور کرده اند و البته هم چنین فشارهای بین المللی مواجه است. دقیقا در چنین بزنگاهی از بحران بود که استعفای ظریف نشان داد که ورود به دوره قبض با چه دشواری هائی مواجه است... حتی بازگشت مجددی به سرکارش نیز نمی تواند امکان کنترل این بحران را بدلیل زمنیه های عینی روبه گسترش خود فراهم سازد. این که در میانه چنین پارادوکسی نفس گیرد، نهایتا رژیم چه گزینه های را انتخاب نهائی کند خود بدلیل کشاکش صف ارائی ها بسیار دشوار است. تصویب پالمرمو توسط نظام که خود یکی از مصادیق مهم چنین گزینشی است خود یکی از نشانه هاست که کفه جهت گیری باین یا به آن سو را تقویت می کند. در حقیقت خامنه ای و دولت بر عواقب رد این لوایح بخوبی آگاهند و بنظر می رسد که خامنه ای گرچه بظاهر اختیار تصمیم گیری آن را به تشخیص مصلحت سپرده است، و اکثریت آن نیز مخالف آن هستند، اما شاید بعید باشد که نهایتا اجازه دهد که این لایحه رد بشود. چرا که در این صورت ممکن است بشکل دومینو وارد بحران ها فروبریزند و فشارهای داخلی و بین المللی رژیم را به مسیرانزوای بسیار شکننده ای سوق دهد. اما در عین حال او بی میل هم نیست که تصویب آن را بدون امتیازگیری و زهرچشم گرفتن از اروپا و قدرت های دیگر عملی کند. چرا که وی خوب می داند که در مسیرباخت قراردارند و در گام و گام های بعدی باید جام زهردوم و مهمی دیگری را که همان برجام موشکی* باشد که قاسم سلیمانی هم نسبت به آن هشدار داده است بیاشامند. هم چنین باید به آن، این واقعیت را نیز افزود که خامنه ای خوب می داند که با دادن امتیازی به اروپا و به دولت و حامیان گشایش دیپلماسی برای ایجاد بالانس باید جلوی آن ها بویژه در عرص های داخل سنگ بیاندازد: یگ گام به جلو و دو گام به عقب! خوب! چنین سرنوشتی به همان سرنوشت سیزیف می ماند که به خشم خدایان دچار گشت و برای همیشه محکوم شد به حمل آن بار طاقت فرسا از دامنه به قله و بالعکس. با این تفاوت بزرگ که اگر نیروی جادویی سیزیف تحلیل نمی رفت، اما توان رژیم با سرعت تصاعدی سیرنزولی دارد. حتی دیگر زورموشک های ماهواره پرتاب کننش نیز قادر نیستند از جوزمین عبورکنند!.

تقی روزبه ۲۸ فوریه ۲۰۱۹

*- وقتی حرکت بر لبه تیغ، تبدیل به پیش ریشه های برجام دوم می شود

http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2019/01/blog-post_27.html#mo

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی دربارهی مقدرات برجام تقی روزبه

ندای آزادی: با توجه به شرایط سالهای قبل از برجام مانند تحریم‌های بین‌المللی و خطر جدی جنگ، آیا برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) قرارداد مثبتی برای کشور ما بود و یا فقط باعث بقای جمهوری اسلامی شد؟

تقی روزبه: به پرسش‌های پیچیده‌ای چون بحران هسته‌ای ایران با ابعاد جهانی که در آن بازیگران مختلفی نقش‌آفرینی می‌کنند، دشوار بتوان با آره یا نه پاسخ داد. تمرکز بر روندهای نسبتاً پایدار و جاری و چه بسا متضاد در آن و نیز شیوه برخورد اصولی عموماً این نوع ارزیابی‌ها را مشروط می‌کند:

در مواجهه با برجام لازم است چندین نکته اساسی را لحاظ کرد. تن دادن به برجام محصول پیشبردسیاستی بوده است که به بن بست خورد و به رژیم تحمیل شد. علت هم اساساً فشارهای اقتصادی و سیاسی ناشی از اجماعی بود که دولت آمریکا توانست حول آن در سطح جهانی بوجود آورد و خامنه‌ای به عنوان رأس نظام ناگزیر شد با هدف حفظ آن و موقعیت خود، برای دست‌یابی به منابع نفت و ارز (پول) (که شاه‌رگ حیاتی رژیم را تشکیل می‌داده است) جام زهر بنوشد و تن به عقب‌نشینی بدهد. طبیعی است طرفی که عقب می‌نشیند قادر نخواهد بود در صحنه مذاکره ادعای پیروزی بکند. پیمانی که در شرایط ناکامی و فشار بسته می‌شود، چارچوب و رئوس اصلی‌اش توسط طرف پیروز دیکته می‌شود که طبعاً همراه با پایمال شدن و تضییع حقوق طرف بازنده خواهد بود. گرچه در ظاهر سعی کردند آن را با اصطلاح بردبرد بنامند، اما همه این مانورها در چارچوب قواعد عمومی توازن قوای بازنده و برنده صورت

گرفت. چنان که در واقعیت امر این رژیم اسلامی بود که حاضرشد لااقل برای مدتی از حقوق طبیعی و بین المللی متعلق به همه کشورهای نرمال و ریز و درشت جهان، بطوررسمی و امضاء شده صرفنظرکند و به عنوان کشوری تحت نظارت و کنترل که خود آژانس و سران کشورهای غرب به کرات آن را بزرگترین نظارت و کنترل تاریخی بر یک کشور خوانده اند تن بدهد. در این جا تنها می توان به دو مورد از موارد متعدد از این گونه پیمان های اسارت بار اشاره کرد: یکی تن دادن به باصطلاح وعده یک دولت مستعجل (وعده اوپاماما)، بدون آن که کل حکومت آمریکا خود را متعهد به آن و قطعنامه سازمان ملل بکند و این در حالی بود که طرف تعیین کننده در کل معادلات ۱+۵ دولت آمریکا بود. در حقیقت از همان اول حکومت آمریکا (به ضمیمه نهادکنگره و سنا) رسماً از سپردن تعهد معاف شدند و دولت هersh ماه آن را تمدید می کرد (این نوع حقه بازی های پیچیده و شمشیربدست توسط قدرت های بزرگ در این گونه معادلات یک طرفه امر ناآشنا و بی سابقه ای نیستند) . دوم تعبیه مکانیزم ماشه معکوس پیرامون شکایت درون برجام بود که عقل هیچ اجنه ای به آن نمی رسید و چنان ماهرانه و حقه بازانه تنظیم شده بود که اگر ایران بفرض روزی به دلیل نقض آشکارطرف دیگر به آن شکایت می برد، مسیرپیشبردآن بطوراجتناب ناپذیر منجر به بازگشت کل تحریم ها توسط هریک از ۵ قدرت دارای حق وتو شورای امنیت (و بطریق اولی آمریکا) می شد که چیزی جز انداختن حلقه طناب بدست خود به دورگردن خود نبود! درست بهمین دلیل عجیب نبود که رژیم جرئت نکرد علیرغم نقض آشکارآن توسط طرف تعیین کننده دست به شکایت برد. و حالا، آن هم با چراغ سبزاروپا به پیمان مودت بین ایران و آمریکا زمان شاه در دادگاه لایحه متوسل شده است! بنابراین نمی توان فراموش کرد که از برکت حکومت اسلامی تا اطلاع ثانوی نقداً کشورایران تحت کنترل یکی از شدیدترین رژیم های نظارت جهانی قراردارد که حتی شامل نحوه کنترل و دریافت درآمدهایش، از جمله درآمدهای نفتی و ارزهای ناشی از آن یعنی منبع اصلی اقتصادی کشورهم هست. این که مثلاً از قبل پیمانی چون ترکمنچای نتیجه گرفته شود که اگر بفرض ایران به مطالبات روسیه تزاری تن نمی داد ممکن بود عواقب بدتری داشته باشد و فرضا نقاط بازهم بیشتری از کشوراشغال شود- که احتمالاً هم حرف پرتی نیست- نمی توان نتیجه گرفت که مثلاً آن پیمان ننگین مثبت بوده است. شاید برجام آنقدرننگین بنظر نرسد، اما در گوهر و ماهیت خود خالی از آن نوع تمکین ها ولو به شکل موقت نیست. طبیعی است که در قضاوت بین دو حالت بد و بدتر تحت شرایطی می توان یک گزینه را شرکتمتر یافت؛ اما این چنین توصیفی نمی تواند به آن معنا و جنبه

مثبت بدهد و توجیه کننده دفاع از آن هم چون امر مثبت باشد. «بد و شر» هیچگاه مثبت نیست و از همان جنس خیانت های حاکمیت و سیاست های تباه کننده آن است که کشور را به این جا رسانده است. در حقیقت ادعاهای تازه دولت جدید آمریکا بر همین بستر صرف نظر کردن از حقوق بدیهی یک کشور ولو به شکل «موقت» سربرآورده است. منتقدین کلی وضعیت ناگزیر نیستند که خود را به وضعیت تعیین یافته توسط برخورد دو نیروی ارتجاعی تنزل بدهند، بخصوص اگر توجه داشته باشیم که ما همواره با این گونه موقعیت های تاکتیکی باصطلاح گزینش بین بد و بدتر مواجه هستیم و چوبش را هم به کرات خورده ایم. از همین رو اهمیت تاکید بر رویکرد اصولی و مستقل از حاکمان از هردوسو، بیشتر می شود. این رویکرد اصولی نسبت به وضعیت مشخص و تاکتیک ها بی اعتنا نیستند اما باید از منظر موازین خود و رویکردی انتقادی به وضعیت نگریست و بین استراتژی و رویکردهای تاکتیک پیوند درست و اصولی برقرار ساخت. چنین رویکردی نمی تواند اساسا خود را زندانی انتخاب حاکمان مرتجع نماید. مخالفت با پروژه های معطوف به انرژی هسته ای و بطریق اولی سودای سلاح هسته ای که من نیز از آن دفاع می کنم، نمی تواند ما را به این نتیجه برساند که پس زنده باد شق بد و کمترتباه کننده!، چنین رویکردی، به معنای افتادن در همان تله موقعیت تاکتیکی بین بد و بدتر است و هم به معنی تقلیل وجوه گوناگون تضیقات برجام که در اصل، یک پیمان امنیتی اقتصادی و سیاسی است و نه فقط صرفا هسته ای، و هم دادن مدال به رژیم که با تحمیل این همه هزینه های عظیم انسانی و اقتصادی و سیاسی برکشور و دست آویز به قدرت های بزرگ حق انتخاب آزاد مردم ایران را سلب کرده و آن را به چنین نقطه ای بحرانی رسانده است، بدون آن که حتی تغییر اساسی در رویکردهای تباه کننده خویش بدهد.

به گمان من رژیم در دوراهی سقوط به بحران های هولناک و چه بسا خطرناک برای بقایش از یکسو و عقب نشینی یا «نرمش قهرمانانه» از سوی دیگر قرار گرفته بود که هم چون دوره جنگ ایران و عراق شق دوم را اختیار کرد و بهمین دلیل هم در چهارچوب یک پروژه وسیع سیاسی، روحانی را برای حل این معضل بر سرکار آورد و پس از انجام وظیفه اش هم تصمیم به پنجر کردن وی گرفت... در عین حال نباید فراموش کنیم که تصمیم به این عقب نشینی ها چه در جنگ عراق (با قتل عام ۶۷) و چه در برجام با تشدید سرکوب فشارهای داخلی اعم از رسانه ها و فعال شدن دولت موازی و دستگیری فعالین و جنبش ها همراه بوده و برای نیروهای ترقی و فعالین پیشرو و جامعه بدون هیچ گاه بدون تاوان هم نبوده است... در حقیقت این انتخاب رژیم بوده است بین دو گزینه

فوق و نه انتخاب مردم و یا مدافعان دموکراسی و آزادی و برابری خواه. از همین رو نیروهای ترقی خواه و مردمی که نقشی در این سیاست ها و گزینش ها نداشته و ندارند، درست تر است که با طرح رویکرد مستقل خود و از منظر آن به برجام به پردازند و بجای خوش انگاری های مثبت گرایانه، اساس سیاست های رژیم را که منجر به چنان بن بست ها و وضعیتی می شود که به هزینه مردم تن به چنان پیمان های خفت آوری بدهد (که گشایشی هم در وضعیت آن ها ایجاد نمی کند) مورد نقد و افشاگری قرار بدهند و بر همان پایه بجای تن دادن به این نوع پیمان ها، خواهان لغو هرگونه فعالیت های هسته ای- نظامی و غیرنظامی- بشوند و از قضا نسبت به فضای سرکوب و فشاری که رژیم با این نوع عقب نشینی ها وارد می کنند هشدار بدهند و خواهان تضمین حقوق انسانی شهروندان و فعالین بشوند. هیچ منافاتی ندارد که ضمن تشریح جنبه های اسارت بار آن، خواهان تعطیلی کل فعالیت های هسته ای بشویم. البته امروزه تعرض گسترده ترامپ به برجام گرچه باصطلاح آن را روسفید کرده است، و اکنون هم مسائل تازه و مهم تری چون تحریم و ... مطرح شده اند، اما حتی آن ها هم نمی توانند تغییری در ماهیت آن پیمان بدهند.

خلاصه آن که به باور من اگر رژیمی وضع را به آن جا می رساند که خود ناگزیر می شود بین دو گزینه «شربد» و «شربدتر» یکی را انتخاب کند نمی توان با اتلاق مثبت بودن به او مدال داد. او باید حول عملکرد خود بازخواست شود.

ندای آزادی: در صورتی که ایران به تعهداتش بر مبنای این توافق ادامه دهد و دیگر طرفهای برجام مانند چین، روسیه و اروپا به آن پایبند بمانند، برجام می تواند بدون حضور آمریکا ادامه داشته باشد؟

روزبه: با توجه به نقش تعیین کننده دولت آمریکا به عنوان طرف اصلی بحران هسته ای، طبعاً برجام بدون آمریکا و در تقابل کامل با آن، به جسد نیمه جانی تبدیل می شود که البته از سوی هیچ کدام از طرف ها و هر کدام بدلیلی متفاوت نباید به مرحله دفن برسد حتی به شکل برخورد دوفاکتو از سوی آمریکا. برای آمریکا از این جهت که حفظ ظاهری برجام توسط اروپا می تواند، خلاصه خروج آمریکا ضمن ایراد فشارهای سنگین را پر کرده و مانع از بازگشت رژیم به غنی سازی و بکارگیری این حربه شود در غیر آن صورت جزمداخلة نظامی آمریکا (و اسرائیل) برای درهم کوبیدن تاسیسات هسته ای و احتمال درگیری های گسترده نظامی با ایران گزینه ای نمی ماند که ورود به آن نه مطابق

با استراتژی ترامپ است و نه افکار عمومی آمریکا آن را می پذیرد. از همین رو رویکرد اروپا و آمریکا علیرغم برخی تنش ها و اختلافاتی که دارند در کل یک سیکل کامل و مکملی را تشکیل می دهد که امکان یک جنگ همه جانبه سرداقتصادی آمریکا با ایران را باهدف فروپاشاندن توان اقتصادی، رژیم سیاسی را یا واداربه عقب نشینی برای مذاکره مجدد کرد و یا اگر تن نداد محکوم به فروپاشی از درون نمود. بدون آن که رژیم جمهوری اسلامی بتواند عکس العمل اساسی انجام بدهد. خود وضعیت دراماتیزه ای که رژیم قادر به نشان دادن هیچ عکس العمل مهمی در برابرآن نیست، محصول طبیعی همان نوع قراردادهای و سیاست هاست. تهدیدهای رژیم در عرصه بازگشت به غنی سازی گسترده عملا تهدیدهای توخالی است برای امتیازگیری از اروپا و اگر جدی هم باشد جز یک عمل انتحاری نخواهد بود. همه طرف ها هم از وضعیت آچمزشدگی رژیم آگاهی دارند و سعی دارند که از آن سود به برند. در این میان حمایت محدود اروپائی ها از آن تا حدی است که مجاری تنفسی رژیم بطورکال قطع نشود، که این به معنی گشودن یک باریکه راه است برای دادوستد حداقل رژیم. دفاع از برجام نیمه جان علاوه بر حفظ وجه نمادین کنترل اشاعه فعالیت های هسته ای و کنترل انفجاربحران منطقه ای و مهاجرت، برای مقابله با یک جانبه گرائی و یکه تازی های ترامپ در مقیاس جهانی هم هست، و از قضا از این جنبه برجام و انگیزه حفظ آن در شرایط کنونی حاکم برجهان برای اروپائی ها معنای تازه ای پیدا کرده است و اشتباه خواهد بود که برجام را صرفا با گذشته آن تحلیل کنیم. علیرغم فشارهای فزاینده به رژیم و مواجه شدن با یک جنگ سردهمه جانبه توسط یک ابرقدرت، تنها شانس و فرصتی که در کنار تهدیدها برای رژیم اسلامی فراهم شده است، یکه تازی ترامپ در بهم زدن نظم جهان پس از پایان جنگ دوم و مشخصا پس از جنگ سرداست به هدف تامین فرادستی در حال زوال آمریکا در قرن بیست و یکم؛ که بقیه قدرت ها را به رقابت و مقابله با خودکشانده است و همین درآمیزی تخاصمات جهانی با بحران هسته ای که خود نیز دارای وجهه جهانی بود، برخی همپوشانی ها و همسوئی ها را هم چون فرجه ای برای رژیم اسلامی فراهم ساخته است که بدرجاتی منافع خود را با منافع اروپا و چین و روسیه گره بزند. با این همه اروپا صرفا به شکل مشروط و محدود از آن حمایت می کند نه فقط بدلیل مجموعه رفتارهای منطقه ای و غیرمنطقه ای و موشکی رژیم، بلکه بخاطر پیوندها و منافع مشترکی که با آمریکا دارد. چنان که برای هر یک از رقبای بزرگ آمریکا در تحلیل نهائی منافع مشترک آن ها با آمریکا بر منافعشان با رژیم ایران اولویت دارد. در چنین وضعیتی رژیم سعی می کند که از دو حربه سمت گیری به قدرت

های شرقی و تهدید به بازگشت به وضعیت قبل از برجام، از اروپا و برخی جناح های درونی آمریکا سوذجوید. در حقیقت تحولات درونی رقابت های سیاسی آمریکا نیز بیش از پیش با مساله ایران و برجام گره می خورد که این خود نیز موجب باقی ماندن همین برجام نیمه جان بر روی صحنه جهانی می گردد.

ندای آزادی: آیا ملغا شدن برنامه برجام باعث سقوط و یا تسریع سقوط نظام جمهوری اسلامی خواهد شد؟

روزبه: همانطور که اشاره شد (سواى تحولات نوین دخیل در آن) برجام با خروج آمریکا و بازگشت های تحریم ها و فشارهای آن عملا تا حد زیادی سترون شده و اهمیت آن را فعلا باید در حفظ جنبه های نمادین و تامین باریکه راهی برای تنفس گاه رژیم از یکسو و ممانعت از ایجاد اجماع جهانی برای رژیم از سوی دیگر دانست؛ مگر آن که رژیم حاضر به خوردن جام زهری تازه و از جمله تغییر سیاست های منطقه ای خود بشود. نشانه ها و شواهدی دال بر آنست که رژیم گرفتار در چنبره بحران های چندجانبه خود را ناگزیر می داند که به گونه ای بی سروصدا و محتاطانه این درب را بگشاید. چنان که هم اکنون با اروپائی ها بر سمسائل منطقه از جمله یمن و سوریه و... مذاکراتی را شروع کرده است، در سوریه آشکارا در برابر تعرضات اسرائیل خاموش است، هنوز نتیجه این مذاکرات مشخص نیست. بنابراین همه چیز بستگی به آن دارد که رژیم چگونه با اتمسفر نوینی که به برجام در ارتباط با تغییر شرایط جهانی و نیز شرایط داخلی رژیم معنا و سویه های تازه داده برخوردار کند. تا آن جا که شواهد و قرائن کنونی نشان می دهند رژیم برای حفظ خود در برابر وضعیت خطرناک داخلی (نارضایتی مردم و بحران فزاینده اقتصادی) و مقابله با فشارهای فزاینده آمریکا، و لاجرم نجات خود، در صدگشایش رابطه با اروپاست که اساسا با سویه های سیاسی ممکن است. گشایش این رابطه مستلزم دادن امتیازات تازه و عقب نشینی های تازه است.

بنابراین حفظ کیان نظام و بهره گیری از برجام مستلزم خوردن جام زهرجدیدی است که رژیم ناگزیر از نوشیدنش خواهد بود. البته رژیم سعی خواهد کرد که به اصطلاح با فرمول های بردبرد به آن پوشش بدهد. با این حساب اگر برجام به طور کامل سقوط کند و اگر رژیم به سمت عمل انتحاری افزایش غنی سازی حرکت کند، طبعا تشدید فشارهای خارجی و تشدید بحران های داخلی و بویژه بحران اقتصادی و معیشتی احتمالا با شدت بیشتری موجودیت رژیم را تهدید خواهند کرد، اما معلوم نیست که این نوع شکنندگیها حتما به سود مردم و رهائی از استبداد و

فلاکت و دست یابی به آزادی و دموکراسی باشد. چرا که از دل فقر و فلاکت و بی ثباتی زیاده از حد، چه بسا خشونت و تباهی و خشم کور و توهمات ناکجاآبادی فوران کند.

بطورکلی می توان گفت که اگر واقعا می شد درآمدهای نفتی رژیم را به صفر رساند، بدیهی بود رژیمی که بندنافش متکی به رانت و مداخل نفتی است قادر به تداوم حیات خود نمی بود. اما چه تجربه و چه دلایلی وجوددارند که رساندن آن به صفر امکان پذیر نیست و رژیمی مثل جمهوری اسلامی و ژئوپلتیک ایران و منطقه و نیازهای جهانی سبب می شوند که بهر صورت راه هائی برای فروش آن یافت شود. از همین رو نمی توان با فشارهای صرفا تحریمی آمریکا حکم به سرنگونی آن داد. اما از آنجائی که رژیم اسلامی بطورهمزمان با مولفه های گوناگونی از بحران بخصوص شکاف حاکمیت و مردم هم مواجه است لغو برجام و تحریم ها تنها می تواند با عبور از منشورمجموعه این بحران ها اثر گذاری داشته باشد. البته این اثرها هم در حوزه های گوناگونان متفاوت و چه بسا متناقض هستند و الزاما هم همگی مثبت نیستند. از همین رو در کل بدلیل دخیل بودن عوامل گوناگون داخلی و جهانی نمی توان رابطه ای مستقیم و خطی بین آن و سقوط رژیم برقرارکرد. و دقیقا بدلیل همین عدم امکان رساندن صادرات نفتی به صفر و تاثیرات متفاوت تحریم ها در مولفه های گوناگون چه بسا رژیم با ایجادجیره بندی و فضای سرکوب و بگیر و بند و همزیانی نسبی جناح های درونی خود در برابرخطرمشترک بتواند خود را لااقل برای مدتی سرپا نگهدارد. و این در حالی است که رشدطبیعی و درون زای فرایندسرنگونی می توانست و می تواند نتایج بهتری داشته باشد.

ندای آزادی: با توجه به قدرت و امکانات گسترده آمریکا برای تحریم ایران و تحت فشار قراردادن کشورهای دیگری که با ایران مناسبات اقتصادی دارند، خروج آمریکا از برجام چه پیامدهایی برای مردم ایران و برای جمهوری اسلامی به همراه خواهد داشت؟

روزبه: با توجه به شتاب حوادث در همین فاصله زمانی از خروج آمریکا و شروع جنگ سیاسی و روانی دولت آمریکا و نیز فزانخست تحریم ها ، شاهد تاثیرات آن چون بحران حادارزی و افزایش روزانه قیمت ها هستیم و طبیعی است که با کاهش صدورنفت به نصف و مشکل بازگشت ارز به کشور و بازار این نوع تاثیرات بازهم بیشترشود. اما خطاست که وقوع این حجم از بحران را صرفا به عوامل خارج و فشارآمریکا منتسب کنیم. این فشارها بی تردید موثربوده اند اما هم چون نیشتری بر حباب های بی شمار بحران های ساختاری رژیم عمل کرده

اند بویژه در حوزه اقتصادی و نیز فسادبی کرانی که سر تا پای رژیم را فراگرفته است و نیز عدم اعتمادگسترده مردم به رژیم و البته شکاف ها و کارشکنی ها و موازی کاری های درونی خود رژیم . در واقع فشارهای آمریکا در تصادم با چنین بستری آکنده از بحران نقش کاتالیزور را پیدا کرده است. از قضا وجودهمین بحران ها است که زمامداران کاخ سفید را بیش از پیش به نتیجه بخش بودن فشارهای خود امیدوار ساخته است.

خلاصه آن که سویه های سربازکردن بحران های انباشته شده چندین دهه ای رژیم، تشدید گرانی و فرار سرمایه، نزدیک ترشدن جناح های رژیم در نوک هرم قدرت بدلیل تهدیدهای خارجی و تشدید فقر و سرکوب مردم و تشدید فضای خفقان و تقویت موقعیت و نقش آفرینی سپاه و نیروهای سرکوب و البته ایجادیک فرجه جهانی برای رژیم بدلیل نقض پیمان های دسته جمعی توسط ترامپ اشاره کرد. همانطور که این فقرات نشان می دهند تاثیرات متفاوت و چه بسا متناقضند که بخشی از آن ها رژیم را تضعیف می کند و بخشی هم تقویت، که دست بدست هم داده و نتیجه خروجی بحران را مشروط می کنند. در این میان آن چه که محرز است تاثیر آن سرکوب و تشدید فلاکت و نیز سازمان یابی مستقل مردمی است. دلیل آن هم تاثیرکوری و متضادی است که حربه تحریم، که کل کشور به شمول رژیم و مردم را هدف می گیرد، و دامن زدن به برخی گرایش های منفی در درون صفوف جنبش ضداستبدادی است.

ندای آزادی : اپوزیسیون خارج از کشور چه وظائفی در این شرایط بر عهد دارد؟

روزبه: با توجه به اهمیت این سوال و نیز پیچیدگی های آن پاسخ به آن در یک نوشته چندخطی دشوار است، بخصوص که برحجم نوشته نباید بیش از این افزود. از همین رو به شکل تلگرافی به آن ها اشاره می کنم:

بسته به آن که منظورمان از اپوزیسیون خارج چه گرایش و یا گرایش هائی باشد پاسخ می تواند متفاوت باشد. چون گرایش های متعدد و چه بسا متضادی وجود دارند که هرکدام برنامه و رویکرد خود را دارند و برهمان اساس وظایف متفاوت و چه بسا متضادی را برای خود تعریف کنند.

سوی آن، با توجه به معضل اصلی گسیختگی در صفوف و جبهه ضد رژیم، شامل منفردین و گروه ها و جریان ها و نیروهای مختلف، و فقدان

پیوند لازم به جنبش های داخل کشور و بدنه اجتماعی لازم، تا آنجائی که به طیف مدافعان آزادی و برابری مربوط می شود، بهتر است که کنشگران این طیف اولویت و هدف خویش را گردآوری و یا نزدیکی و همسو کردن نیروهای نزدیک و متعلق به خود در خارج کشور از یکسو و همزمان تلاش برای پیوند و همکاری و همراهی با نیروهای اجتماعی و سیاسی منتناظر در داخل کشور و نیز در سطح جهان از سوی دیگر صرف کنند. این تلاش ها در راستای فعلیت مادی بخشیدن به هستی و حضور اجتماعی چنین طیفی است. البته در این رویکرد پیوند با جنبش های اجتماعی گوناگون چه در داخل و چه در سطح جهانی از اهمیت اساسی برخوردار است. رویکردی چندجانبه لازم است تا نیروهای اپوزیسیون در طی فرایندی بتوانند با توانمندسازی خود چه به لحاظ سازمان یابی و چه به لحاظ گفتمان یابی با ایجاد کمپین ها و رسانه ها و جلب حمایت های نیروهای خارج کشور و نیز حمایت های جهانی، تبدیل به صدای رسای جنبش مقاومت داخل کشور در سراسر جهان بشوند. به موازات کمپین های مختلف و ابراز انواع حمایت ها و همبستگی های حدالامکان هماهنگ شده، آن ها باید به موازات آن بتوانند به دیگر وظیفه دشوار ولی حیاتی خود برای شدن، یعنی ایجاد طرف های گفتگوها و دیالوگ های متقابل حول مهم ترین مسائل مربوط به جنبش ضد استبدادی مطالباتی با عطف به شرایط و تحولات امروز جهان مبادرت کنند. در حقیقت مشارکت فعال در گفتمان یابی ترقی خواهانه و در حال شکل گیری جنبش و گسترش شبکه های اقدام عملی برای همراهی و حمایت از جنبش ها، دو بازوی اصلی پیشروی را تشکیل می دهند. بدیهی است که پذیرش اصل تکثر و رویکرد فرافرقه ای و همکاری حول اشتراکات و سازمان یابی باز و شبکه ای (و نه هرمی) از موازین ضروری برای طیف بندی و نزدیک شدن انواع خرده گرایشات متعلق به این طیف است. طبیعی است که همکاری این طیف و سطح آن و از جمله اتحاد عمل های موردی با دیگر رویکردها و طیف ها نیاز به بررسی مشخص مواضع و رویکرد آن ها دارد و تابعی است از مبارزه آن ها با استبداد حاکم و پای بندی به موازین دموکراسی و برابری اجتماعی و رابطه اشان با قدرت های امپریالیستی. آن چه که در این میانه مهم است ایجاد ظرف و بستری است که در آن امرشدن و شکل گرفتن یک اپوزیسیون ترقی خواه آن هم با توجه به دست آوردهای نوین جنبش های اجتماعی-طبقاتی ممکن گردد. امروزه ایجاد بستری تعامل و سوخت و ساز این طیف و ساختن زمینه عینی برای شدن اهمیت کلیدی دارد. مبنای این همکاری های عملی نیز تا آن جا که به شرایط داخل کشور برمی گردد، وجود عینی و رشد جنبش مقاومت مقاومت با ویژگی های ضد استبدادی-مطالباتی و سویه های ضد سرمایه داری است که بطور عینی

در داخل و در صفوف کارگران و زحمتکشان و معلمان و پرستاران و دانشجویان و زنان و مردمان تحت ستم مضاعف و جریان دارد. وجودچنین جنبشی در حال گسترش گرچه با همه ناسازه ها و نارسائی های خود اهرم نیرومندی است که می تواند به سازمان یابی نیروهای اپوزیسیون ترقی خواه خارجی نیز جان و توان تازه ای بخشد.

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی دربارهی مقدرات برجام کاامران صادقی

مسبب نابسامانی های امروز جامعه و مشکلات مردم، رژیم اسلامی حاکم بر ایران است. دولت آمریکا و دیگر کشورها هم به دنبال منافع خود هستند و دغدغه منافع ملی ایران، درد و رنج مردم، فاجعه زیست محیطی و غیره را ندارند.

برجام هم بخشی از این نابسامانی ها است که مردم رنج دیده ما در به وجود آمدن آن نقشی نداشته اند، اما دود اثرات آن در هر صورت به چشم آنها فرو رفته و خواهد رفت.

پرسش هایی که در رابطه با برجام مطرح کرده اید، می توانند پرسش های قابل بحثی باشند، ولی مبنای مناسبی برای به دست آوردن استراتژی مبارزاتی اپوزیسیون مترقی و مستقل نیست و در عمل به اسپیکولاسیون و تفرقه بیشتر می انجامد*.

اگر هدف از طرح پرسش پنجم رسیدن به یک برنامه مبارزاتی و اقدام مشترک اپوزیسیون جمهوری خواه، دموکرات و سکولار(لائیک) است[و نه اپوزیسیون خارج از کشور(؟)] ضروری است در شرایطی که مبارزات مردم

در هر قدم بیشتر کل حاکمیت را آماج حملات خود قرار می دهد، پرسش های مربوط به گسترش مبارزات مردم، چگونگی هماهنگی نیروهای مترقی و مستقل داخل و خارج کشور، امکانات رساندن صدای این نیروها به درون مبارزات مردم و ارایه راه حل های معضلات حاد جامعه... طرح و با هدف رسیدن به نتایج مشخص مورد تبادل نظر قرار گیرند.

کامران صادقی

27.08.2018

*از همین رو من قصد پرداختن به پاسخ پرسش ها ندارم. اما بی فایده نخواهد بود برای جلب توجه به خصلت اسپیکولاتیو پرسش ها، به طور نمونه نگاهی به پرسش اول بیاندازیم. پرسش با یک فرض مسلم طرح می شود: "خطر جدی جنگ". میدانیم که این موضوع مورد مناقشه است. بسیاری معتقدند که آتمسفر جدی بودن خطر جنگ از جانب جناح هایی در رژیم برای پیشبرد مقاصد خاصی دامن زده شد. و برخی بر این نظرند که خطر جنگ واقعا جدی بوده و در نتیجه رفع این خطر توسط برجام را امتیازی برای رژیم می دانند. و اما فرض کنیم که اکثر دوستان بر این نظر باشند که برجام باعث بقای رژیم شده است. نتیجه منطقی آن قاعدتا چنین خواهد بود که با عامل بقای رژیم به مبارزه پردازند. به این ترتیب این دوستان در بحث مربوط به برجام ناخواسته در جایگاه تقویت کنندگان پوزیسیون ترامپ قرار خواهند گرفت.

بخش اول پرسش هم همین دیلما را در خود دارد: آیا برجام قرار داد مثبتی برای کشور ما بود؟ اگر کسانی پاسخشان به این پرسش مثبت باشد، نتیجتا باید به دفاع از برجام برخیزند که در اینصورت عملا نقش تقویت کننده پوزیسیون رژیم را بازی خواهند کرد.

پرسش های دیگر نیز دارای همین کاراکتر هستند. به ویژه پرسش چهارم که رابطه ملغا شدن برجام و سقوط رژیم را برقرار می کند، می تواند در و دروازه را به روی ارزیابی های اسپیکولاتیو باز کند.

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی مقدرات برجام

احسان دهکردی

ندای آزادی: با توجه به شرایط سالهای قبل از برجام مانند تحریم‌های بین‌المللی و خطر جدی جنگ، آیا برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) قرارداد مثبتی برای کشور ما بود، و یا فقط باعث بقای جمهوری اسلامی شد؟

احسان دهکردی: برجام "نرمش قهرمانانه" جمهوری اسلامی بعد از قلدرمنشی‌های توخالی در بخصوص هشت سال ریاست جمهوری احمدی نژاد برای ساخت بمب اتمی و مواضع سیاسی جهانی آنها بود.

طبیعی است که جمهوری اسلامی برای رفع تحریمها و خلاص شدن از این وضعیت مجبور شد امتیازات زیادی به اروپا و آمریکا چه در زمینه سیاسی و چه اقتصادی بدهد.

با خارج شدن آمریکا از برجام شرایط برای فشارهای بیشتر آماده شده است. با سیاست چماق و شیرینی از طرف آمریکا و اروپا، آنها در تلاشند که امتیازات بیشتری از جمهوری اسلامی بگیرند همانطور که روسیه و چین نیز گرفته‌اند.

تا زمانی که اروپا، چین و روسیه از جمهوری اسلامی پشتیبانی کنند و روابط اقتصادی و سیاسی با او داشته باشند، جمهوری اسلامی خواهد ماند.

ندای آزادی: در صورتی که ایران به تعهداتش بر مبنای این توافق ادامه دهد و دیگر طرفهای برجام مانند چین، روسیه و اروپا به آن پایبند بمانند، برجام می‌تواند بدون حضور آمریکا ادامه داشته باشد؟

دهکردی: برجام بدون آمریکا معنی ندارد. جمهوری اسلامی یک کشور وابسته به سرمایه داری جهانی است. جمهوری اسلامی با توجه به شعار

فریب دهنده مرگ بر آمریکا یک کشور و ابسته و تمان تحت اختیار اروپا و آمریکاست. کارساز بودن تحریمهای آمریکا نشانی از وابستگی و درماندگی جمهوری اسلامی و فریبکاریهای آنها با شعار های عوام فریبانه عدم وابستگی، خود کفائی و استقلال است.

ندای آزادی: آیا ملغا شدن برنامه برجام باعث سقوط و یا تسريع سقوط نظام جمهوری اسلامی خواه شد؟

دهکردی: مواضع سیاسی کشورهای اروپائی با توجه به بحران سرمایه داری جهانی، نشان از آن دارد که با گرفتن امتیاز از جمهوری اسلامی و رام کردن آن، آینده را بی تشنج تر از فروپاشی نظام و پی آمدهای نا مشخص آن می بینند. بر این اساس همانطور که در کره شمالی و سوریه دنبال کردند، دنبال گرفتن امتیازهایی از جمهوری اسلامی هستند.

ندای آزادی: با توجه به قدرت و امکانات گسترده آمریکا برای تحریم ایران و تحت فشار قراردادن کشورهای دیگری که با ایران مناسبات اقتصادی دارند، خروج آمریکا از برجام چه پیامدهای برای مردم ایران و برای جمهوری اسلامی به همراه خواهد داشت؟

دهکردی: وضعیت اقتصادی مردم بدتر از این خواهد شد. وضعیت امروز جهانی و شرایط سیاسی جمهوری اسلامی با توجه به پراکندگی مبارزات مردم و عدم یک تفاهم عمومی بین ایرانیان هیچ اتفاقی برای جمهوری اسلامی نخواهد افتاد.

ندای آزادی: اپوزیسیون خارج از کشور چه وظائفی در این شرایط بر عهد دارد؟

دهکردی: افشاگری در مورد جمهوری اسلامی با زبانهای مختلف در ابعاد سازمانهای جهانی و بخصوص اروپائیان.

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی مقدرات برجام

فرامرز دادور

ندای آزادی: با توجه به شرایط سالهای قبل از برجام مانند تحریم های بین المللی و خطر جدی جنگ، آیا برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) قرارداد مثبتی برای کشور ما بود، و یا فقط باعث بقای جمهوری اسلامی شد؟

فرامرز دادور: در صورت وجود یک رژیم دمکراتیک در ایران، هر نوع قراردادی میبایست از کانال شفاف، قانونی (موافقت پارلمان) بگذرد، اما در نبود این شرایط، بهتر است که از انجام هر نوع موافقتنامه ای که موجب برداشتن تحریم های اقتصادی، جلوگیری از بروز جنگ و حفظ صلح، اختلال در تولید تکنولوژی منوط به سلاح های اتمی و از همه مهمتر، تقلیل در فشار بر زندگی توده های مردم باشد، بدون دادن اعتبار سیاسی به جمهوری اسلامی، استقبال شود، حتی اگر که حکومتگران بخواهند از این موضوع برای افزودن به حیات نظام استفاده نمایند. بر اساس تفاهم هسته ای برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) در وین بین ایران، اتحادیه اروپا و گروه 5+1 در 2015 (23 تیرماه 1394)، ایران تضمین نمود: که سلاح اتمی تولید نکند، ماشینهای سانترافیوژ را از 20000 به 5000 تقلیل دهد و 98 درصد از ذخایر اورانیوم را از بین برده و مابقی اورانیم را در سطح ماکزیمم 3.6 در صد حفظ کند. طبق گزارش آژانس بین المللی انرژی اتمی (ال ای ای ای) ایران به موارد فوق عمل نموده است. برای آن بخش از اپوزیسیون مردمی، از جمله جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک که مخالف تولید سلاح های اتمی در ایران و جهان است، این توافق نامه، میباید بخودی خود یک حرکت مثبت قلمداد میشد.

ندای آزادی: در صورتی که ایران به تعهداتش بر مبنای این توافق ادامه دهد و دیگر طرفهای برجام مانند چین، روسیه و اروپا به آن پایبند بمانند، برجام می تواند بدون حضور امریکا ادامه داشته باشد؟

دادور: امکان اینکه تعهد به پرجام، بدون ادامه حضور امریکا در این موافقتنامه ادامه پیدا کند، مشکل است. دولت امریکا بر متحدین و حتی کشورهای همشایه ایران مانند عراق فشار وارد میکند که مبادلات اقتصادی بر مبنای دلار را با ایران به حداقل برسانند. البته در مقابل، ایران، نیز در تلاش است که علاوه بر روسیه و چین به همکاریهای نزدیکتر با ترکیه و پاکستان دست یابد. در وضعیت کنونی، حکومتگران امریکا در راستای استراتژی جهانی و در رقابت با دیگر قدرتهای جهانی مانند چین، روسیه و اتحادیه اروپا، خواستار تداوم کنترل سیاسی و نظامی در منطقه خاورمیانه هستند و بدان جهت ضروری میبینند که رژیمهای غیر متعارف و سرکش مانند جمهوری اسلامی، "رام" گردند. اما سیاستهای دیگر قدرتهای جهانی که در درجه اول، منافع سرمایه های داخلی خود را تعقیب میکنند، با امریکا همسو نیست. برای مثال صنایع ماشین سازی چینی 10 درصد و تولیدات لوازم یدکی حدود 50 درصد از بازار ایران را در دست دارند و کشور چین هر سال نزدیک به 15 بلیون دلار نفت از ایران وارد میکند. روسیه موافقت کرده است که حدود 50 بلیون دلار در صنایع نفت و گاز ایران سرمایه گذاری کند. در ضمن چین و روسیه تضمین کرده اند که به روابط اقتصادی با ایران را ادامه بدهند. در دنیای امروز که روابط اقتصادی بین کشورها پیوند بسیار نزدیکی با هم دارند، تحریم اقتصادی امریکا در عین اثر گذاری مخرب در اقتصاد ایران، لزوماً سرنوشت ساز نخواهد بود، در عین اینکه احتمالاً تفاهم نامه پرجام، نیز بتدریج بکنار گذاشته خواهد شد.

ندای آزادی: آیا ملغا شدن برنامه پرجام باعث سقوط و یا تسریع سقوط نظام جمهوری اسلامی خواه شد؟

دادور: نمیتوان پاسخی قاطع به این سوال داد. حال که پرجام، یکجانبه از سوی امریکا ملغی شده است، سردمداران رژیم و بویژه شخص خامنه ای بخاطر حفظ نظام و جایگاه حکومتی خود به انواع ترفندها متوسل میگردند. اگر در سالهای پیش با دستور خامنه ای و مدیریت حسن روحانی، رژیم ایران به پای مذاکره با کشورهای 5 بعلاوه 1 رفت و دستور داده شد که "مجلس نمایندگان" پرجام را بلافاصله تصویب کند، حال، ادعا میگردد که اصلاً "مذاکره با امریکا ممنوع باشد". این نوع چرخشها در مواضع سیاست خارجی و ارائه نمایش در افکار عمومی، عمدتاً بخاطر حفظ "مشروعیت" نظام در برابر مردم است. اما بهرحال مشکلات زیادی در مقابل حکومت جمهوری قرار دارند. با توجه به عوامل مهمی مانند: وضعیت وخیم

اقتصادی، فقر و محرومیت فزاینده در جامعه، تنزل شدید در ارزش پول ایران، تورم بالا و گسترش معضله‌های فراگیر اقتصادی به پایگاه سنتی نظام (طیف‌های پایین بازار که اکثریت کمی را در این قشر تشکیل می‌دهند)، ناروشنی در رابطه با جانشینی در بعد از مرگ خامنه‌ای و البته اوج‌گیری اعتراضات و اعتصابات در میان جنبش‌های اجتماعی، بویژه از سوی کارگران، زنان و فعالان حقوق بشر و محیط زیست که خیزش دی ماه نمونه بسیار مشهود آن بود؛ ادامه بقای نظام بسیار مشکل شده است.

ندای آزادی: آبا توجه به قدرت و امکانات گسترده امریکا برای تحریم ایران و تحت فشار قراردادن کشورهای دیگری که با ایران مناسبات اقتصادی دارند، خروج امریکا از برجام چه پیامدهای برای مردم ایران و برای جمهوری اسلامی به همراه خواهد داشت؟

دادور: یکی از پیامدهای آن ضربه به روند جهانی برای جلوگیری از افزایش تولید سلاح‌های اتمی است که در نهایت برای مردم ایران و جهان ضرر خواهد داشت. البته، تاثیر آن در وضعیت مردم و حکومت چند گانه می‌باشد. تحریم‌های اقتصادی باعث ناهنجاری‌های زیادی در شرایط زندگی مردم می‌گردد که هم اکنون با فقر، محرومیت، بیکاری، کم کاری و گرانی مواجه هستند. اتحادیه اروپا، به رغم وجود تمایل در دول آن برای حفظ برجام، با توجه به ارتباط تنگاتنگ اقتصاد سرمایه داری آن با امریکا و وجود هژمونی مالی از سوی شرکت‌های امریکایی، نخواهد توانست به روابط اقتصادی عادی و سرمایه گذاری در ایران ادامه دهد. پیشاپیش، شرکت‌های هواپیماهای مسافری ایرباس، کشتیرانی فرانسوی سی ام سی ام و شرکت نفتی توتال فعالیت‌های اقتصادی خود با ایران را تقلیل داده یا متوقف نموده اند. مکانیسم مالی سوئیت (جامعه جهانی ارتباطات مالی بین بانکها) نیز دوباره متوقف شده، روابط پولی ایران با خارج تقریباً فلج گردیده است. به احتمال زیاد، رژیم ایران که خواهان رویارویی نظامی با امریکا و اسراییل نبوده و ادامه حیات خود را در قید حفظ روابط اقتصادی با غرب و البته در سطحی با امریکا می‌بیند، اما بخاطر مصالح ایدئولوژیک (از جمله حفظ "مشروعیت" سیاسی در میان پایگاه اجتماعی خود که سریعاً در حال تقلیل است) مجبور است که در سطحی به سیاست‌های دخالتگرانه در منطقه ادامه داده و برنامه موشکی خود (که یکی از شرایط دولت امریکا برای از سرگیری برجام است) را متوقف نسازد. به احتمال زیاد، این واقعه به محو تدریجی تفاهم نامه منجر خواهد شد که ایران و منطقه را در معرض معضلات

عظیم اقتصادی و خطر جنگ قرار میدهد.

ندای آزادی: اپوزیسیون خارج از کشور چه وظائفی در این شرایط بر عهد دارد؟

دادور: برای اپوزیسیون مردمی ایران، بهبودی در وضعیت اقتصادی و اجتماعی مردم میبایست از اهمیت درجه اول برخوردار بوده و در نزاع بین رژیم ایران و دول خارجی که عمدتاً بخاطر حفظ منافع استراتژیک آنها است، جانبداری از هیچ سویی جایز نیست. بویژه در رابطه با دعوی بین دو دولت ایران و آمریکا که دولت آمریکا، در پرتو استراتژی هژمونیک خود میخواهد رژیم ایران با اسرائیل، عربستان و امارات اتحاد عربی کنار آمده و اجازه دهد که حاکمان در این کشورها به مقاصدشان از جمله در عراق، سوریه و لبنان برسند و اینکه جمهوری اسلامی بخاطر برنامه های استراتژیک و از جمله حفظ جایگاه سیاسی خود، نمیخواهد از برخی نواحی در خاورمیانه عقب نشینی کند؛ مستقیماً به منافع مردم ایران مربوط نیست. اما بر اساس یک نگاه متری که از یکطرف رژیم جمهوری اسلامی را نفی میکند و از طرف دیگر با سیاستهای هژمونیک آمریکا و متحدانش مخالف بوده، خواستار برقراری مناسبات دیپلماتیک صلح جویانه و متعهد به ارزشهای جهانشمول حقوق بشر در سطح جهان میباشد، تحریمهای اقتصادی و برخورد نظامی قابل قبول نیست. ایجاد دگرگونی رادیکال در جامعه بر عهده مردم در ایران است که به رسالت عظیم خود برای براندازی نظام و استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی عمل کنند.